اشغالگری یک ساختار است نه یک واقعه

آنچه در فلسطین می گذرد نه جنگ است نه صلح

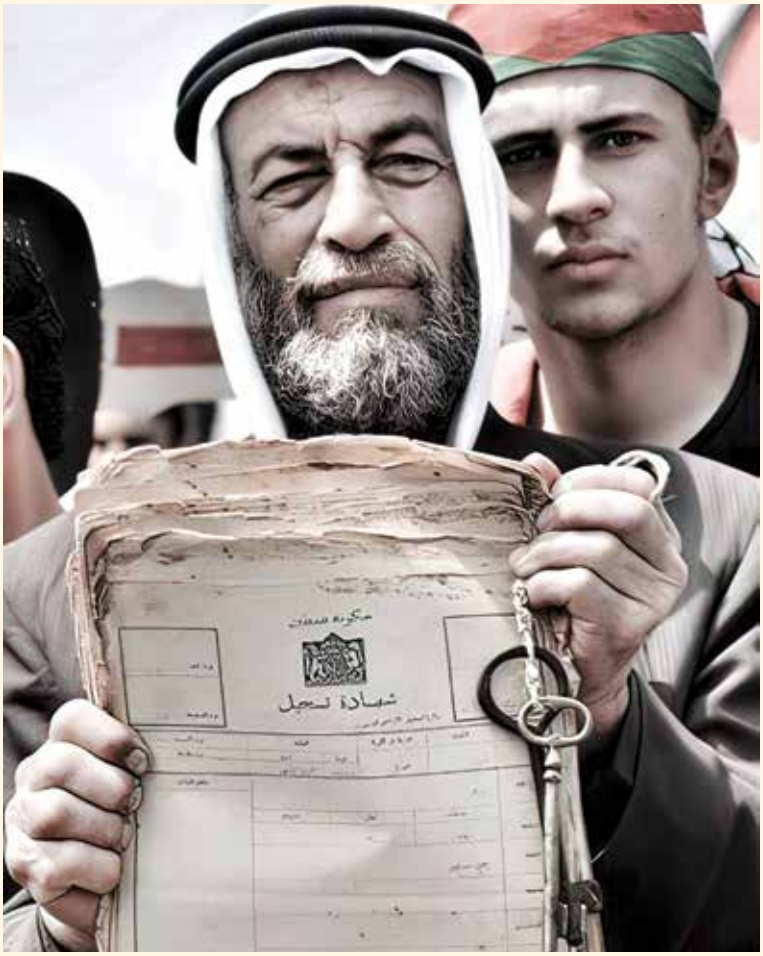

امروز که نوشتن این سطور را آغاز کرده‌ام، چهل روز از عملیات طوفان الاقصی و شروع دور جدید جنگ اسرائیل علیه حماس می گذرد. در این چهل روز بمباران هوایی کرانهٔ غزه بی وقفه ادامه داشته است و سپس پیش رَوی نیروی زمینی اسرائیل نیز به آن اضافه شده است. بخش های بزرگی از شهر غزه تصرف شده است و سطح کشتار و ویرانی تصورناپذیر است. آمار و ارقام دربارهٔ آنچه این روزها بر فلسطینیان می گذرد به اندازهٔ کافی گویاست و نیازی به تکرار ندارد. تلاش های سیاسی در سطح بین المللی برای آتش بس، حتی به صورت موقت، به دلیل مخالفت های اسرائیل هنوز به نتیجه‌ای نرسیده است. بااین حال، فکر می کنم به احتمال زیاد روزی که این سطور در معرض نگاه خوانندگان قرار می گیرد کشتار سبعانهٔ بی پرده‌ای که این روزها در جریان است -چه آن را جنگ بنامیم، چه نسل کشی یا پاکسازی قومی- به پایان رسیده است و اگر طبق عادت رایج نقطهٔ مقابل جنگ را «صلح» بدانیم، روزهای صلح فرارسیده است.

امیدوارم چنین باشد. امیدوارم این کشتار هرچه زودتر تمام شود و اسرائیل کودکان بی گناه بیشتری را به خاک و خون نکشد. اما درعین حال گمان می کنم برای فهمیدنِ آنچه میان اسرائیل و فلسطینیان در جریان است، تمرکز بر سفاکی ارتش اسرائیل در روزهای -اصطلاحاً- جنگ کافی نیست. برخلاف نگاه عمومی، فکر نمی کنم در روزهای جنگ و در فرایند بمباران هوایی و حملهٔ زمینی است که اسرائیل «ماهیت حقیقی» خودش را نشان می دهد. درعوض، در این یادداشت تلاش می کنم توضیح دهم که برای فهمیدن ماهیت حقیقی رژیم اسرائیل باید از ژانرِ احساسات برانگیز و دهشتناک «اخبار جنگ» فراتر برویم و اتفاقاً بر فرایندهایی تمرکز کنیم که در روزهای -اصطلاحاً- صلح در سرزمین های اشغالی رخ می دهد.

اسرائیل دهه‌هاست که خودش را تنها دموکراسی واقعی در خاورمیانهٔ پرآشوب معرفی می کند؛ تنها پایگاهِ تمدن در میانهٔ صحرای بربریتِ جهان سوم. در این تصویر، به تعبیرِ امروزی، اسرائیل به دنبال «زندگی نرمال» در سایهٔ صلح و نوع دوستی و تکثرو